

Global Economy and Religious Fundamentalism in Egypt (1974-1985)

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

1. Jalil Dara. Ph.D

2., Elahe Sadeghi. Ph.D*

1. Associate Professor, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran.

2. Ph.D. student of Political
Science, Alameh Tabatabaai
University, Tehran, Iran.

Correspondence:*

Address: Ph.D. student of Political
Science, Alameh Tabatabaai
University,

Email: e_sadeghi100@yahoo.com

Article History:

Received: 22.07.2022.

Accepted: 15.03.2023.

Extended Abstract

Introduction

Since the early 1970s, religious fundamentalism has become very widespread. From this time, different researchers have applied a single approach, namely the "cultural" approach to religious fundamentalism. But this approach with a one-dimensional view, in addition to hiding many angles of religious fundamentalism, has resulted in an intangible and domineering downward view. But on the other hand, the economic approach, as the approach of this article, away from issues such as identity, ideology, has focused on a more objective level, which is the economic level, and has replaced a global view with a limited and regional view.

Therefore, in this research, the flow of religious fundamentalism is investigated and studied with an economic approach, focused on the performance and role of the global economy in relation to countries. Of course, two broad views have been proposed regarding the performance of the global economy. The first point of view is called the convergence point of view, which believes that the global economy will definitely bring relative prosperity and development to the world, and the supporters of this point of view have a completely positive view of the performance of the global economy. The second point of view is known as the divergence point of view. The supporters of this point of view emphasize the inequality that the global economy creates deep economic gaps between the two parts of the world, the poor and the rich, and consequently provides the basis for religious fundamentalism. Of course, in addition to these two views, the global economy can be examined from another perspective. That is, the performance and role of the global economy are not absolutely positive or negative; rather, the performance of the world economy in different countries has different effects and results, and the indicators of the world economy, according to the type of economic and development structure of the countries, have different effects. In fact, the effects of the global economy in economically underdeveloped countries can provide the necessary platform for the formation of religious fundamentalism.

With these premises, this research seeks to show that due to the mutual dependence of economies on each other and the necessity of the convergence of the national economy in the global economic system, governments, especially weak governments in terms of economic development, have entered international markets to advance their development strategies and engaged in participation and competition, and they are forced to join other national governments and establish a new order of transnational government in order to restore power in the world; But the inappropriate entry of these governments into the global economy has led to their inability to control some of the negative results and effects in their national economy; Because in the new conditions, power is no longer concentrated in the institution of the nation

state, but has been spread and transformed in the global networks of wealth and information. This new power is placed in the codes of information and in representational images, but it has moved in the direction of conflict with the dominant logic of the networked world and has been involved in defensive and offensive conflicts of resistance at individual, national and transnational levels, leading to the formation of religious fundamentalism. In other words, the process of the global economy has gained extraordinary momentum and a current with such a huge scope has had many effects in various societies, especially underdeveloped societies, and has provided many reactions, such as the growth of religious fundamentalist currents. For this purpose, this research seeks to investigate religious fundamentalism in Egypt by focusing on the economic approach because, so far, previous research and sources have used the cultural approach to investigate religious fundamentalism in Egypt and by focusing on issues such as identity, nationality, etc. have investigated this issue. But with a global view, this thesis deals with the more objective level of life, which is the economic level. What effect has the global economy had on the establishment of religious fundamentalism in Egypt between the years (1974-1985)?

Methodology

This research has used the descriptive-analytical method and library sources to investigate this issue.

Results

The findings showed that the performance of the world economy in relation to Egypt's economic development had a destructive aspect and became a platform for the formation of religious fundamentalism. In fact, Egypt, which did not have a legitimate and developmental national government until the 1970s, was involved in internal conflicts, economic instability, and class divisions. In such a situation, the national government of Egypt enters the world economy under the title of opening policy to improve its status, but it becomes weaker than in the past because the indicators of the global economy, on the one hand, lead to the decline of the legitimacy and authority of the government and, on the other hand, lead to the disillusionment and dissatisfaction of the people with the economic situation of their country, which consequently provides a suitable platform for the presence and expansion of religious fundamentalism.

Keywords: World Economy, National Government, Religious Fundamentalism, Egypt.

اقتصاد جهانی و بنیادگرایی دینی در مصر (۱۹۷۴-)

(۱۹۸۵)

جلیل دارا

دکتری علوم سیاسی - گرایش مسائل ایران از دانشگاه تربیت مدرس، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

الهه صادقی*

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

از اوایل دهه ۱۹۷۰م بنیادگرایی دینی بسیار گسترده شده است. در این دوره انسان‌های بیشتری به گرایش‌های بنیادگرایی دینی پیوسته‌اند؛ اما صرفاً نمی‌توان بنیادگرایی دینی را نوعی خاص گرایی فرهنگی برشمرد و تنها آن را درون مناسبات دولت-ملت‌ها تحلیل کرد؛ زیرا بنیادگرایی دینی می‌تواند روایتی مبتنی بر شبکه تعاملات اقتصاد جهانی باشد. پس مسئله از حدود دولت‌ها فراتر رفته و به شبکه تعاملات جهانی ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین می‌توان بنیادگرایی دینی را پدیده‌ای برخاسته از نوع عملکرد مبتنی بر اقتصاد جهانی در کنار علل و عوامل داخلی برخی کشورهای ضعیف در امر توسعه اقتصادی نظیر مصر دانست. به همین منظور، هدف این مقاله بررسی تأثیرات اقتصاد جهانی بر بنیادگرایی دینی در مصر در بین سال‌های (۱۹۸۵-۱۹۷۴) است. برای بررسی این موضوع از روش توصیفی-تحلیلی و از منابع کتابخانه‌ای استفاده گردید و یافته‌ها نشان داد که عملکردهای اقتصاد جهانی نسبت به کشور مصر در امر توسعه اقتصادی جنبه تخریبی داشته و بستر ساز شکل‌گیری بنیادگرایی دینی شده است. در واقع کشور مصر که تا دهه ۱۹۷۰ دارای دولت ملی مشروع و توسعه خواه نبوده و درگیر منازعات داخلی، بی‌ثباتی اقتصادی و شکاف طبقاتی بوده و با ورود نامناسب به اقتصاد جهانی نتوانسته از فرصت‌های حاصله توسط اقتصاد جهانی بهره‌بردار و به جای آن با تضعیف و گسیختگی بیشتر روبرو شده و بستر لازم را برای شکل‌گیری بنیادگرایی دینی فراهم کرده است.

کلمات کلیدی: اقتصاد جهانی، دولت ملی، بنیادگرایی دینی،

مصر.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۴

نویسنده مسئول: E_sadeghi100@yahoo.com

مقدمه

بنیادگرایی دینی پدیده جدیدی نیست. از آن زمان که جهان پس از دهه ۱۹۷۰ شاهد رشد بی‌سابقه‌ای در ابعاد فناوری، اطلاعات و دانش‌های تخصصی بوده، شکل‌گیری بنیادگرایی دینی هم در دامن جهان شبکه‌ای رو به گسترش بوده است. از این زمان به بعد محققین مختلف با رویکردی واحد؛ یعنی رویکرد «فرهنگی» به بنیادگرایی دینی پرداخته‌اند؛ اما این رویکرد با نگاهی تک‌بعدی، علاوه بر کتمان بسیاری از زوایای بنیادگرایی دینی، منتج به یک نگاه نزولی ناملموس و تحکم‌آمیز شده است؛ زیرا رویکرد فرهنگی از آن حیث که ذهنیت، ملیت، هویت و نیز دین را اساس قرار داده، خواه ناخواه، نگاهی دوگانه انگار، متخاصمانه، ایدئولوژیک و حتی بعضاً متمدن-متوحش را نتیجه گرفته است. اما از آن سو رویکرد اقتصادی به‌عنوان رویکرد این مقاله به دور از مسائلی چون هویت، ایدئولوژی و... به سطح عینی‌تر که همان سطح اقتصادی است، پرداخته و نگاهی جهانی را جایگزین یک نگاه محدود و منطقه‌ای کرده است.

بنابراین در این پژوهش بررسی و مطالعه جریان بنیادگرایی-دینی با رویکرد اقتصادی، متمرکز بر عملکرد و نقش اقتصاد جهانی نسبت به کشورها صورت می‌گیرد؛ البته در خصوص عملکرد اقتصاد جهانی دو دیدگاه کلان طرح شده است. دیدگاه اول به دیدگاه همگرایی موسوم است که معتقد است که قطعاً اقتصاد جهانی یک رفاه و توسعه نسبی را برای همه جهانیان به ارمغان خواهد آورد و طرفداران این دیدگاه نگاهی کاملاً مثبت به عملکرد اقتصاد جهانی دارند. دیدگاه دوم به دیدگاه واگرایی معروف است که طرفداران این دیدگاه بر نابرابری تأکید می‌کنند که اقتصاد جهانی شکاف‌های عمیق اقتصادی میان دویبخش فقیر و غنی جهان به وجود می‌آورد و به تبع زمینه و بستر بنیادگرایی دینی را فراهم می‌کند؛ البته در کنار این دو دیدگاه می‌توان اقتصاد جهانی را از منظری دیگر بررسی کرد یعنی عملکرد و نقش اقتصاد جهانی به صورت مطلق مثبت و منفی نیست بلکه عملکرد اقتصاد جهانی در کشورهای مختلف آثار و نتایج متفاوتی دارد و شاخص‌های اقتصاد جهانی، متناسب با نوع ساختار اقتصادی و توسعه‌ای کشورها، اثرات متفاوتی می‌گذارد. در واقع اثرات اقتصاد جهانی در کشورهای توسعه‌نیافته اقتصادی می‌تواند بستر لازم را برای شکل‌گیری بنیادگرایی دینی فراهم گرداند.

با این مقدمات این پژوهش به دنبال این است که نشان دهد که به دلیل وابستگی متقابل اقتصادها به یکدیگر و ضرورت همگرایی اقتصادی ملی در نظام اقتصاد جهانی، دولت‌ها به ویژه دولت‌های ضعیف در امر توسعه اقتصادی برای پیشبرد راهبردهای توسعه خود، وارد بازارهای بین‌المللی شده و به

اسلامی: مطالعه موردی مصر" [۹] معتقد است که بنیادگرایی اسلامی شورشی علیه وضع موجود است و بحران چند بعدی به وجود آمده در کشورهای اسلامی نظیر مصر به طور خاص بعد از ورود مدرنیسم به آن کشورها بوده است. پس بنیادگرایی اسلامی پاسخی به مبارزه طلبی غرب و واکنشی نسبت به بحران‌های جامعه است. مقاله "اخوان المسلمین مصر: از بنیادگرایی دینی تا مشارکت دموکراتیک" [۲۵] معتقد است که اخوان المسلمین یکی از نخستین جنبش‌های اسلامی است که در میانه عمر خود به دلایل تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی- ارزشی به سمت بنیادگرایی کشیده شدند؛ اما پس از برطرف شدن آن شرایط به سمت مشارکت دموکراتیک حرکت کرده‌اند.

پایان نامه "تحلیل جامعه شناختی پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی در کشور مصر در دو دهه اخیر" [۱۱] معتقد است که بنیادگرایی اسلامی در بستر مبارزات ضد استعماری جهان اسلام در رد دستاوردهای عرفی و غیر دینی، مواضعی افراطی و ایدئولوژیک اتخاذ کرده است و از جمله عواملی که به ظهور و پیدایش بنیادگرایی اسلامی سرعت بخشید، دنیا گرایی، فرایند نوسازی جهانی شدن به طور عام و فقدان مشارکت سیاسی، بحران هویت، شکست نخبگان و سرمایه داری ناقص وابسته به طور خاص بوده است.

با تامل در منابع موجود مشاهده می‌شود که این منابع به رغم دستاوردهای مهمی که داشته‌اند، از یک سو تصویری تک‌بعدی از بنیادگرایی دینی در مصر ارائه می‌دهند؛ یعنی این منابع با بر رویکرد فرهنگی به بررسی بنیادگرایی دینی پرداخته‌اند که این رویکرد، بنیادگرایی را با محوریت مسائلی نظیر هویت، ملیت، دین و... بررسی کرده‌اند که نتایج این بررسی‌ها، خواه ناخواه، نگاهی دوگانه انگار، متخاصمانه، ایدئولوژیک است و همین نقصان دلیل اصلی این پژوهش است. بنابراین این پژوهش با رویکرد اقتصادی به بررسی بنیادگرایی دینی می‌پردازد؛ زیرا تاکنون پژوهشی از این منظر به این مسئله نپرداخته است. در واقع این رویکرد با نگاهی جهانی به سطح عینی‌تر زندگی که همان سطح اقتصادی است، پرداخته و در چارچوب عملکرد اقتصاد جهانی در کنار علل و عوامل داخلی کشور مصر به بررسی بنیادگرایی دینی خواهد پرداخت.

چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

۱. اقتصاد جهانی

اقتصاد جهانی، پدیده‌ای است که در برگیرنده فعالیت‌هایی است که قابلیت آن را دارد که در مقام یک واحد به هم وابسته، انواع تکاپوی اقتصادی را در مقیاسی جهانی مورد اجرا درآورد [۱۵] در واقع این اقتصاد یک فرایند همگرایی بین المللی است که به جهانی شدن تولید، توزیع و اعتبار یا تبدیل جهان به بازاری

مشارکت و رقابت پرداخته و ناچار هستند برای اعاده قدرت در حیطه جهانی به دولت‌های ملی دیگر پیوسته و نظم نوین حکومت فراملی را رقم بزنند؛ اما ورود نامناسب این دولت‌ها به حیطه اقتصاد جهانی منجر به ناتوانایی آنها در کنترل برخی از نتایج و تأثیرات منفی در حوزه اقتصاد ملی‌شان شده است؛ زیرا در شرایط جدید، قدرت دیگر در نهاد دولت ملت متمرکز نیست، بلکه در شبکه‌های جهانی ثروت و اطلاعات اشاعه و تغییر شکل داده است. این قدرت نوین در رمزهای اطلاعات و در تصاویر بازنمایی قرار گرفته ولی در سمت تضاد با منطق مسلط جهان شبکه‌ای حرکت نموده و درگیر تنازعات تدافعی و تهاجمی مقاومت در سطوح فردی، ملی و فراملی شده و منجر به شکل-گیری بنیادگرایی دینی شده است. به عبارت دیگر فرایند اقتصاد جهانی شتابی خارق العاده به خود گرفته و جریانی با چنین گستره عظیمی آثار متعددی در جوامع گوناگون به خصوص جوامع توسعه نیافته داشته و واکنش‌های متعددی نظیر رشد جریان بنیادگرایی دینی را فراهم کرده است.

به همین منظور این پژوهش به دنبال این است که با تمرکز بر رویکرد اقتصادی به بررسی بنیادگرایی دینی در مصر بپردازد، زیرا تاکنون پژوهش‌ها و منابع پیشین برای بررسی بنیادگرایی دینی در مصر از رویکرد فرهنگی استفاده کرده‌اند و با تمرکز قرار دادن مسائلی نظیر هویت، ملیت و... این موضوع را بررسی کرده‌اند؛ اما این پژوهش با نگاهی جهانی به سطح عینی‌تر زندگی که همان سطح اقتصادی است، پرداخته و با روش توصیفی- تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای در تلاش است به این پرسش پاسخ دهد که اقتصاد جهانی چه تأثیری در بستر سازی بنیادگرایی دینی در مصر بین سال‌های (۱۹۷۴-۱۹۸۵) داشته است؟

پیشینه پژوهش

مرور منابعی چند پیرامون موضوع پژوهش حاضر موجب روشن‌تر شدن و آشنایی با طرح دیدگاه‌ها و همچنین نارسایی‌های مربوط به مسئله پژوهش می‌شود. البته در خصوص این موضوع پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما با دو کلیدواژه «بنیادگرایی» و «مصر» پژوهش‌هایی انجام شده است: مقاله "تأثیر بحران اجتماعی و جهانی شدن بر ظهور بنیادگرایی در مصر" [۲۳] معتقد است که بحران‌های اجتماعی و جهانی شدن علت ظهور بنیادگرایی دینی در جوامع مسلمان به ویژه مصر است. همچنین مقاله "تبیین قلمروگستری سازمان‌های بنیادگرا در دولت‌های شکننده (مطالعه موردی: داعش در مصر)" [۱۸] بیان کرده است که در مصر به دلیل عوامل درونی و نقش آفرینی قدرت‌های مداخله‌گر منطقه‌ای و بین‌المللی فرصت‌های مناسبی برای رشد و گسترش سازمان بنیادگرایی داعش فراهم شده است. مقاله "بررسی نقش مدرنیسم در شکل‌گیری رادیکالیسم

برای تجارت، تولید، فروش و سرمایه گذاری بدل شده است. در واقع، اقتصاد جهانی مدعی تجارت جهانی، سرمایه گذاری‌های خارجی، خصوصی سازی، کاهش نقش دولت، شرکت‌های چندملیتی، وام‌های بین‌المللی و... است [۱] که در اینجا به برخی از شاخصه‌های بارز اقتصاد جهانی می‌پردازیم:

تجارت جهانی مجموعه فعالیت‌های تجاری است که بستری را برای تصمیم سازی و سیاستگذاری، چه در زمینه کالا و چه در زمینه مهارت‌های انسانی که منجر به تولید پول و گردش مالی می‌شود، فراهم می‌کند. در واقع تجارت جهانی به واسطه پیشرفت‌هایی در زمینه ارتباطات صورت گرفته، فراگیر شده زیرا گذر از فن‌آوری سخت‌افزاری به نرم‌افزاری، نقطه عطفی در شکل‌گیری بازارهای مبتنی بر شبکه‌های اطلاعاتی رایانه‌ای است که تاسیس نهادهای اقتصادی نظیر گات (GAAT)، و تو (veto) و صندوق بین‌المللی پول بر گسترش شکل‌گیری چنین بازاری دلالت دارد [۳]. همچنین یکی دیگر از ابعاد تجارت جهانی، تجارت جهانی خدمات است که از جمله نمونه‌های آن، بیمه‌های بین‌المللی و بانکداری‌های جهانی است [۲۰]؛ البته تجارت جهانی به کالاهای مادی و خدمات محدود نمی‌شود و بسیاری کارگزاران اقتصادی سرمایه‌های خود را به کشورهای دیگر منتقل و اقدام به سرمایه‌گذاری‌های گوناگون می‌کنند [۲۸]. بنابراین سرمایه‌گذاری خارجی یکی دیگر از وجوه اقتصاد جهانی است و مجموعه فعالیتی است که باعث افزایش رقابت میان مناطق مختلف می‌شود و فضای بهتری را برای سرمایه گذاری فراهم و منجر به رقابت بین مقامات پولی دولت‌ها شده تا کنترل بهتری در عرضه پول داشته باشند [۱۷].

یکی دیگر از مهمترین وجوه اقتصاد جهانی، کاهش فعالیت‌های دولتی و گسترش خصوصی‌سازی است؛ یعنی دولت باید با محدود کردن اختیارات خود و با واگذاری آنها به مکانیسم بازار از حجم دخالت خود در فعالیت‌های اقتصادی بکاهد و با ایجاد بستر مناسب به ایجاد ثبات اقتصادی در داخل به منظور فعالیت بخش‌های خصوصی مبادرت ورزد [۱۳]. افزون بر این‌ها شرکت‌های چندملیتی در جهانی شدن تولید، مبادلات پولی نقش دارند که حجم زیادی از محصولات مورد نیاز بازار مصرفی جهان را تامین می‌کنند. توانمندی اقتصادی این شرکت‌ها تاحدی است که هرگونه تغییر در برنامه‌های کلی این شرکت‌ها، می‌تواند تاثیری بسیاری بر اقتصاد کلان کشورها بگذارد [۲۰].

با این توصیف، ساختار اقتصاد جهانی به صورتی تنظیم شده که به‌منظور جلوگیری از حاشیه‌ای شدن در اقتصاد جهانی، همکاری و همگرایی را طلب می‌کند. در واقع انگیزه کسب منافع بیشتر، محرک گسترش همکاری میان کشورها است؛ اما این امر به یک شیوه در تمامی کشورها عمل نمی‌کند. در عمل، نتایج مثبت ناشی از ورود هر یک از کشورها به نظام اقتصاد

جهانی، اساساً در درجه نخست به میزان قدرت و سطح رقابت-پذیری اقتصادی کشورها بستگی دارد. این مهم بدان معنا است که کشورهای بزرگ صنعتی به علت اقتصاد با ثبات و کارآمد می‌توانند از نتایج مثبت ناشی از اقتصاد جهانی بهره ببرند؛ اما در کشورهایی که از نظر توسعه اقتصادی ضعیف هستند، تنها اثرات منفی اقتصاد جهانی بر آنها موثر است [۵].

۲. تغییر ساختار سیاسی دولت ملی

دولت ملی به‌عنوان قدرتمندترین نهاد سیاسی، مشروعیت خود را از اعمال حاکمیت به نام یک ملت در واحد سرزمینی دارای حاکمیت کسب می‌کند [۷]؛ اما فرایند گسترده اقتصاد جهانی، زمینه‌های فرسایش مرزهای ملی را گریزناپذیر کرده است. این فرایند از طریق راه‌های مختلف به مخدوش شدن حاکمیت ملی و کاهش استقلال دولت می‌انجامد که به بهترین وجه در تحلیل رفتن اقتصاد ملی نمود می‌یابد. علت این مهم، وجود وابستگی شدید دولت ملت‌ها به یکدیگر است که همین وابستگی‌ها، دولت ملی را با چالش‌هایی روبرو می‌کند که ویژگی بارز آن تضعیف دولت ملی است [۲۶]. بنابراین با ورود کشورها به اقتصاد جهانی، از یک سو دولت ملی تابع نهادها و نیروهای فراملی می‌شود و از سوی دیگر مرزهای ملی و مبنای سرزمینی دولت-ملت‌ها به چالش کشیده شده و تضعیف می‌گردد؛ زیرا شاخصه‌های اقتصاد جهانی دولت‌های ملی را درگیر نقش تازه‌ای کرده؛ یعنی دولت‌ها کمتر به‌عنوان موجوداتی مستقل عمل کرده و بیشتر به‌عنوان یک موجودیت اداری عمل می‌کنند. پس علاوه بر رابطه پیچیده دولت ملی با نموده‌های گوناگون قدرت سیاسی، دولت ملی دستخوش رقابت از سوی منابعی از قدرت (شبکه‌هایی از سرمایه، تولید، ارتباطات، نهادهای بین‌المللی و...) می‌شود و به‌طور روزافزون تبدیل به نقطه‌هایی از شبکه وسیع تر قدرت می‌شود و توانایی کنترل اطلاعات یا سرمایه را در درون مرزهای خود از دست می‌دهد [۱۶]؛ اما تضعیف دولت ملی مربوط به کشورهایی است که دولت ملی قوی و همبستگی بین جامعه و دولت را نداشته و در عین حال مشروعیت دولت پایین بوده و کارکرد موثری هم در توسعه اقتصادی نداشته‌اند. بنابراین به علت تجدید ساختار و بهبود وضعیت خویش وارد اقتصاد جهانی می‌شوند؛ اما به علت ناکارآمدی و از هم گسیختگی، نمی‌توانند تاثیرات منفی اقتصادی غیر قابل کنترل بر اقتصاد ملی شان را کاهش دهند. پس نه تنها از فرصت‌ها نمی‌توانند بهره ببرند؛ بلکه شرایط و ویژگی‌های اقتصاد جهانی ضعف دولت ملت‌ها را تشدید خواهد کرد [۲۲].

با این توصیف اقتصاد جهانی با تحمیل تجارت جهانی، آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی اقتدار و اختیارات دولت ملی را در قالب سنتی محدود می‌کند [۶]؛ زیرا وابستگی دوسویه

جهانی زمینه‌ساز شکل‌گیری بنیادگرایی دینی است؛ اما لازم به ذکر است که همین کشورها قبل از ورود به اقتصاد جهانی به علت در پیش گرفتن سیاست تمرکزگرایی، دولت‌گرایی مطلقه، اقتدارگرایی، سرکوب و اجتناب از بخش خصوصی، تمامی حوزه‌های زندگی اعم از اقتصادی، سیاسی، نظامی و ... را تحت کنترل خود گرفته و همه اقشار سنتی جامعه (خرده بورژوازی‌ها، قشرهای حرفه‌ای طبقه متوسط، طبقه پایین) را زیر نفوذ سلطه مشروع یا نامشروع خود داشته‌اند [۲۱]. پس تمامی مسائل حول محور دولت شکل گرفته و به تبع آن، براساس این رابطه هرگونه ناآرامی و نارضایتی به وسیله سرکوب و فشار از بین رفته و زمینه بروز شکل‌گیری بنیادگرایی را خنثی کرده است؛ اما با گذشت زمان کشورها به علت همگرایی اقتصادی و از سوی دیگر به علت ناکارآمدی و نارسایی سیستم دولتی محض و اقتصاد دولتی، ناچار هستند برای بهبود وضعیت خویش از سیستم دولتی محض روی گردانده و وارد اقتصاد جهانی شوند و بر نقش و عملکرد بخش خصوصی، سرمایه‌گذاری خارجی، تجارت جهانی و ... متمرکز گردند؛ اما به دلیل اینکه قبل از ورود به اقتصاد جهانی، گسیختگی ناشی از جدایی دولت از جامعه، دولت نامشروع، شکاف طبقاتی و ... را رفع نکرده‌اند، نمی‌توانند از فرصت‌های اقتصاد جهانی استفاده کنند و ضعیف‌تر می‌شوند؛ زیرا اقتصاد جهانی، شاخص‌هایی نظیر خصوصی سازی، سرمایه گذاری‌های خارجی، استفاده از وام‌های بین‌المللی و ... را بر آنها تحمیل می‌کند. پس از یک سو این عوامل منجر به عدم کنترل دولت بر اقتصاد ملی و از سوی دیگر اقشار سنتی جامعه بی تحرک و دچار سرخوردگی و ناکامی می‌گردند. پس پایین آمدن مشروعیت و اقتدار دولت در کنار نارضایتی طبقات آسیب‌دیده و فقیر به تدریج زمینه گسترش بنیادگرایی دینی را فراهم می‌کند.

با این توصیف ویژگی‌های اقتصاد جهانی و فشارهایی که از ناحیه شبکه‌های انتقال سرمایه، تولید، نهادهای بین‌المللی و غیردولتی وارد می‌شود، تنها موجب تضعیف دولت ملی می‌گردد. در چنین شرایطی دولت‌های ملی از هیأت نهادهای برخوردار از حق حاکمیت، به بازیگران فعالی در عرصه همکاری گسترده در درون ساخت‌های فراملی بدل می‌شوند. این ساخت‌ها در همان حال که جوامع تازه‌ای را شکل می‌دهند (نظیر اتحادیه اروپا) میزان اقتدار دولت‌ها و حکومت‌های ملی را می‌کاهند و وادارشان می‌سازند که در قالب نظم نوین که ساختار فراملی به آنها تحمیل می‌کنند، حرکت نمایند. بنابراین دولت ملی زیر تاراج شبکه‌های جهانی ثروت، قدرت و اطلاعات بخش بیشتر حاکمیت و استقلال خود را از دست می‌دهد و زمانیکه بیش از گذشته ناکارآمدی و از هم گسیختگی دامنگیر دولت ملی شود؛ در این شرایط دولت برای تجدید ساختار و مشروعیت بخشی به

بازارهای منابع مالی و بازارهای گردش پول در سراسر جهان که به‌عنوان یک واحد عمل می‌کند و گردش پول ملی را در کشورهای مختلف به هم پیوند زده، موجب شوند که دولت‌های ملی کنترل خود را بر عناصر بنیادی سیاست‌های اقتصادیشان از دست بدهند یا خواهند داد. علاوه بر این دشواری فزاینده حفظ کنترل دولت بر اقتصادشان به واسطه فراملی شدن هر چه بیشتر تولید حادث می‌شود. این فرایند فراملی شدن تولید فقط تحت تاثیر شرکت‌های چندملیتی نیست بلکه ناشی از شبکه‌های تولید و تجارت است که این شرکت‌ها در آن ادغام شده‌اند [۱۵].

همچنین جنبه دیگر فرایند اقتصاد جهانی که به تضعیف اقتصاد ملی می‌انجامد، مخدوش شدن مرز بین صادرات و واردات است. اگرچه حجم صادرات و واردات یکی از مهمترین شاخص‌های ارزیابی عملکرد اقتصادی دولت‌ها است؛ اما جایگاه مسلط "شرکت‌های فراملی" در جریان‌های تجاری، معنا و مفهوم صادرات و واردات را دگرگون ساخته و بر فرسایش مرزهای اقتصاد ملی افزوده است. از سوی دیگر نرخ وام‌های خارجی و استقراض‌های داخلی دولت‌ها در حال افزایش است که فراتر از ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی حرکت می‌کند که چنین شرایطی، دولت‌های ملی را با بحران مالی روبرو کرده است. همچنین جریان‌های جهانی اقتصاد، بازگشت به سیاست سنتی کنترل ارز را ناممکن کرده است. به عبارتی بازارهای مالی که در شبکه‌های الکترونیک ادغام شده است، قادر به کنترل ورود و خروج ارز نیستند و به همین علت کشورها چاره‌ای جز - کاهش ارزش پول ملی و آزاد کردن نرخ ارز - برای کاهش میزان خروج ارز ندارند [۲۹].

خلاصه کلام ادغام و همگرایی اقتصادی در کنار عدم بنیان قوی اقتصادی برخی از دولت - ملت‌ها، به نحو فزاینده‌ای دولت ملی را تضعیف و توان کنترل دولت را بر اقتصاد ملی کم‌رنگ و مشکلات اقتصادی (جدایی دولت از جامعه، توزیع ناعادلانه ثروت، شکاف طبقاتی، تورم، بیکاری و ...) را تشدید می‌کند و زمینه نارضایتی و واکنش‌های متعدد نظیر بنیادگرایی دینی را فراهم می‌کند.

۳. بنیادگرایی دینی

بنیاد گرایی در معنای لغوی به معنای محور قرار دادن مفاهیم حداکثری دین در تمام اندیشه و سبک زندگی است. همچنین پاک کردن خرافات و بدعت‌ها و بازگشت به اسلام اصیل از اهداف پیروان آن می‌باشد. با این توصیف بنیاد گرایی در واکنش به تهاجم مدرنیته غربی است [۲۳].

در خصوص ظهور بنیادگرایی دینی همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، ورود نامناسب برخی از کشورها با دولت ملی ضعیف، نامشروع و بنیان اقتصادی بی‌ثبات به عرصه اقتصاد

خویش، بخشی از قدرت را به شیوه‌ای پراکنده و نامتمرکز به نهادهای سیاسی محلی و منطقه‌ای واگذار می‌کند. اما این کار از یک سو توان دولت ملی را برای ایجاد برابری میان منافع گروه‌های اجتماعی متعددی که در دولت ملی گرد آمده‌اند را کمتر می‌کند و از سوی دیگر فشارهای اجتماعی روز افزون، تعادل و موازنه کل ملت را تهدید می‌نمایند. در هر حال وقتی این تمرکززدایی قدرت صورت می‌دهد، امکان دارد که دولت‌های منطقه‌ای و محلی اقدامات در جهت منافع مردم را متوقف کنند و درگیر استراتژی‌های توسعه‌ای منطبق با نظام جهانی شوند. در این تغییر انتقال قدرت از سطح ملی به سطح محلی ممکن است با تضعیف یا پایان استیلای دولت ملی به پایان رسد؛ یعنی زمانیکه دولت ملی با ثبات و کارآمد نباشد، آنگاه نیروی اجتماعی، سیاسی معینی (دینی) تعریف و گسترش می‌یابد و حتی امکان دارد دولت را قبضه کنند. این همان فرایند گیری بنیادگرایی دینی است که تجلی افول دولت ملی است [۱۶].

بنابراین تضعیف دولت ملی زمینه ظهور و گسترش جریان بنیادگرایی دینی را فراهم می‌کند؛ زیرا بنیادگرایان بر این باورند که از یک سو دولت ملی‌شان، در تمامی ابعاد زندگی به سمت جهالت حرکت نموده است و این جهالت را نمی‌توان با اختراعات علمی، تکنولوژی و پیشرفت‌های نوین اقتصادی تغییر داد. از سوی دیگر تغییراتی که به علت عملکردهای اقتصاد جهانی در حوزه اقتصادهای ملی کشورشان رخ داده، منجر به ناکارآمدی دولت ملی در رشد و توسعه اقتصادی بیش از گذشته شده است و زمینه جدایی دولت از جامعه، فساد، انباشت و توزیع ناعادلانه ثروت، شکاف طبقاتی، فقر، بیکاری و بزهکاری، ... را فراهم کرده است. در صورتی که اقتصاد باید به سمتی حرکت نماید که اهدافی والاتری نظیر پایداری اخلاق، عدالت و حفظ کرامت انسانی را تحقق بخشد و اهدافی چون، تامین رفاه عمومی، رفع فقر و بیکاری و دستیابی به اقتصاد با ثبات را برآورده سازد [۲۴] با این توصیف بنیادگرایی دینی می‌تواند پدیده‌ای برخاسته از عملکردهای اقتصاد جهانی در کنار علل و عوامل داخلی برخی از کشورهای ضعیف در امر توسعه اقتصادی است. به عبارت دیگر بنیادگرایی دینی در پرتو پایان استیلای برخی دولت-ملت‌ها که از خصایص اقتصاد جهانی است، قادر به شکل‌گیری می‌باشد.

۴. رابطه بین اقتصاد جهانی و ساختار دولت ملی با دولت مصر (۱۹۷۴-۱۹۸۵)

*ورود مصر به اقتصاد جهانی:

سیاست تعدیل اقتصادی: کشور مصر در دوران ریاست جمال عبدالناصر، سیاست تمرکزگرایی و مداخله‌گری دولت در اقتصاد را در پیش گرفته بود و در دهه ۱۹۵۲ تمامی حوزه‌های اقتصادی،

سیاسی، نظامی و... تحت تسلط کامل دولت بود؛ اما همین دولت‌گرایی مطلقه و به تبع آن، فساد و سوء مدیریت مقامات دولتی منجر شد دولت هرچه بیشتر، منابع را تحت کنترل خود درآورد و اهمیتی برای بخش خصوصی قائل نشود و همین امر مانع شکل‌گیری ساختار اقتصادی یکپارچه و منسجم گردید [۲۱]. سپس در سال ۱۹۷۰، انور السادات به عنوان رئیس‌جمهور کشور مصر انتخاب شد که همزمان با روی کارآمدن وی، مصر با مشکلات بسیاری از جمله ناکارآمدی و بی‌ثباتی دولت ملی، جدایی دولت از جامعه، تورم، شکاف طبقاتی و... درگیر بود. در چنین شرایطی سادات، سیاست اقتصادی جدید حکومت خود را تحت عنوان "سیاست انفتاح یا سیاست درهای باز" اعلام کرد. هدف از طراحی این برنامه حل و رفع مشکلات اساسی اقتصادی کشور مثل کمبود سرمایه خارجی، تورم، دیوان‌سالاری ناکارآمد، عدم کارایی بنگاه‌های اقتصادی، ناچیز بودن میزان صادرات، توزیع ناعادلانه ثروت، فقر، بیکاری، بزهکاری و... اعلام شد که از دوران‌های گذشته به خصوص زمان ریاست جمال عبدالناصر به ارث رسیده بود. بنابراین سادات با تغییر جهت اقتصاد کشور از وضعیتی نیمه سوسیالیستی به اقتصاد کاپیتالیستی مبتنی بر بازار برای رفع مشکلات کشور می‌کوشید. به عبارتی در این دوران دولت ملی بسیار آسیب دیده و وجود عواملی مانند فقر، بیکاری، فساد مالی و... را تشدید می‌کرد. در واقع این برنامه به دنبال آن بود که به بهبود ساختار دولت ملی بپردازد تا اقتصاد را از بخش دولتی رها کند؛ بخش خصوصی را کارآمد کند؛ توان رقابت در بازار آزاد و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی را افزایش بخشد.

یکی از اجزای سیاست انفتاح سادات، کاهش ارزش پول ملی بود. این سیاست در پی این بود که اولاً با این کار واردات کشور برحسب پول خارجی گرانتر شود و دلیلی شود برای اینکه واردات تحت شرایطی محدود و در مقابل تامین نیاز از محل تولید داخلی با تاخیر روبرو شود و ثانیاً با کاهش ارزش پول ملی داخلی، کالاهای صادراتی در بازار جهانی ارزانتر شود و تقاضا برای این کالاها افزایش بیابد و به رونق صادرات کمک کند. از سوی دیگر سادات به دنبال کاهش نقش دولت در اقتصاد بود تا بخش خصوصی بتواند با استقلال لازم و بدون کمک دولت به تولید بپردازد و متکی به تلاش خود باشند تا بتوانند در یک سیستم رقابتی و غیر حمایتی به فعالیت بپردازند. از جمله مهمترین اقداماتی که انجام گرفت حذف یارانه و انتقال موسسات و بنگاه‌های دولتی به موسسات خصوصی بود.

همچنین سادات خواهان ارتباط در تجارت جهانی بود؛ زیرا بر این باور بود که در تجارت جهانی طرف‌های تجاری همگی دارای منافع هستند. بنابراین به نفع همه کشورها است که به نظام تجارت آزاد وفادار باشند؛ زیرا آزاد بودن تجارت و عدم

حمایت دولت از کالاهای خودی موجب تشویق رقابت و به کارگیری حداکثر توان و امکانات توسط اقتصاد داخلی و بهبود کیفیت تولیدات داخلی می‌شود. همچنین دولت مصر برای بهبود وضعیت اقتصادی خود به دنبال بهره‌مندی از وام‌های بین‌المللی از صندوق بین‌المللی و بانک جهانی بود.

افزون بر اینها، هدف سادات از ایجاد تسهیلات برای سرمایه‌گذاری خارجی، تامین سرمایه مورد نیاز برای اجرای برنامه توسعه و عمران در مصر بود؛ چرا که به دلیل پایین بودن تولید ناخالص ملی تولید سرانه و بازده تولید و نیز بالا بودن میل به مصرف نهایی و در نهایت پایین بودن نرخ پس انداز، امکان تامین سرمایه از داخل وجود نداشت و به همین علت سرمایه‌گذاری خارجی بسیار ضروری بود. بنابراین سادات از یک سو به علت ضرورت ادغام و همگرایی اقتصادی ملی و از سوی دیگر به دلیل تجدید ساختار دولت ملی مصر که آسیب دیده و ناکارآمد بود، وارد نظام اقتصاد آزاد جهانی شد تا گامی در جهت رشد و توسعه دولت مصر بردارد.

*تغییر ساختار سیاسی دولت ملی در مصر:

همانطور که اشاره شد سادات به علت رفع مشکلاتی که گریبانگیر مصر شده بود سیاست درهای باز را اجرا کرد؛ اما نه تنها سیاست افتتاح کمکی در جهت توسعه و پیشرفت اقتصاد مصر نکرد؛ بلکه بیش از گذشته دولت ملی مصر را تضعیف کرد و ناکارآمدی دولت، فقر، توزیع ناعادلانه ثروت، بیکاری و... را تشدید کرد و به تبع آن منجر به نارضایتی و واکنش‌های متعدد گردید. در واقع سادات با اجرای سیاست افتتاح در پی اهدافی بود که محقق نشد. به عبارتی هدف سیاست کاهش ارزش پول ملی که یکی از سیاست‌های کلیدی برنامه افتتاح بود به تعادل کشاندن موازنه پرداخت‌های تجاری خارجی از طریق افزایش صادرات و کاهش واردات بود. اگرچه این سیاست زمینه را برای افزایش صادرات ایجاد کرد؛ اما سیر واردات کشور با شتاب بیشتری افزایش داشت. لذا در مجموع می‌توان این سیاست را شکست خورده دانست؛ زیرا اعمال این سیاست به همراه مجموعه سیاست‌هایی مانند آزادسازی قیمت‌ها باعث افزایش تورم در کشور و در نتیجه توزیع نامناسب درآمد و ثروت شد.

از سوی دیگر از جمله تأکیدات صندوق بین‌المللی پول (IMF) به سیاست‌گذاران مصری، آماده‌سازی زمینه برای جذب اعتبارات و سرمایه خارجی در اقتصاد بود تا ارز قوی مورد نیاز اقتصاد و انتقال تکنولوژی کشور تامین شود؛ اما آمارها و اطلاعات موجود نشان داد علیرغم تمهیدات اندیشیده شده و زمینه‌سازی حقوقی، سیاسی و اقتصادی، جذب سرمایه خارجی در اقتصاد مصر از موفقیت‌چندانی برخوردار نبوده است که گزارش کمیته مالی و اقتصاد مجلس شورای مصر حکایت از این امر می‌کند. در طی سال‌های (۱۹۷۶-۱۹۸۵)، ۱۳۴۲ طرح به

تصویب رسید که سرمایه‌گذاری مورد نیاز این طرح‌ها ۱۱/۶ میلیارد لیره مصری بود که ۹/۶ میلیارد آن را ارز خارجی تشکیل می‌داد و طی سال‌های ۱۹۸۵ خروج سالانه منابع نزدیک به ۴۰۰ میلیون لیره بود.

علاوه بر این وجود شرکت‌های چندملیتی هم نتوانست مشکلات اقتصادی مصر را رفع و حل کند. از جمله این شرکت‌ها می‌توان به شرکت "اوراسکام تلکام" که شرکتی خدماتی بود که در حوزه‌های مخابرات و شرکت "ام ای جی" (MG) شرکت گازی بود، اشاره کرد که صاحبان سرمایه این شرکت‌ها، مصر، تایلند، اسرائیل و آمریکا بودند که این شرکت‌ها نتوانستند در رشد اقتصادی مصر اثرگذاری چندانی داشته باشند؛ زیرا برنامه‌های توسعه‌ای بلندمدت آنها محدود بود.

در کنار عوامل ذکر شده می‌توان به وام‌های بین‌المللی اشاره کرد که دریافت وام‌های بین‌المللی و اعتبارات جدید خارجی برای گسترش چرخ روزمره اقتصاد بود، گرچه این منابع اجازه داد این کشور سریع‌ترین رشد اقتصادی را - رشد ۸ درصد در دوره ۱۹۸۵-۱۹۷۵ م - تجربه کند، اما به دلیل اینکه این رشد وابسته به قرض خارجی بود با رشد بیکاری همراه شد. در این دوره میزان بدهی‌ها از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ م به ۱۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ م و به ۳۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ م افزایش یافت. همچنین نرخ بیکاری نیز رشد چشمگیری داشت و از ۲/۲ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۴/۳ درصد در سال ۱۹۷۶ و ۱۱ درصد در سال ۱۹۸۶ رسید. بر همین اساس میزان اشتغال در بخش رسمی کاهش یافت که منجر به افزایش اشتغال در بخش غیررسمی گردید. نیروی کار شاغل در بخش غیررسمی کشور مصر به ترتیب در سال ۱۹۷۶، ۱۹۸۵ و ۱۹۹۰ م به ۲/۴، ۲/۹ و ۴/۸ میلیون نفر افزایش یافت [۱۹].

همچنین سیاست درهای باز، جذب توریست، افزایش جهانگردی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را افزایش بخشید. برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توریست، برنامه‌های مانند رشد باشگاه‌های شبانه، قماربازی، مشروبات الکلی به اجرا درآمد [۱۲]؛ اما در شورش‌های پیاپی، اولین مراکزی که مورد حمله قرار گرفت کاباره‌ها و مراکز فروش مشروبات الکلی و ... بود که بعد نارضایتی اقتصادی و ارزشی مخالفان را نشان می‌داد [۴] از طرفی کاهش نقش دولت در اقتصاد از طریق خصوصی کردن اقتصاد، به ویژه حذف سوپسیدهای مواد غذایی، دارو و سوخت که در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۸۵ اجرا شد که تنها منجر به تورم شد و در نتیجه سه شورش در سراسر کشور به وقوع پیوست که به شورش نان موسوم شد [۲] در واقع ریشه این شورش‌ها، سیاست‌های انور سادات بود. وی برای جبران بدهی‌های کشور، از بانک جهانی ۵۴۰ میلیون دلار وام گرفت. این بانک از سیاست دولت برای یارانه دادن به مواد غذایی اساسی انتقاد کرد و قرار

بر این شد که با حذف یارانه، به کشور مصر داده شود. بر این اساس، سادات در ژانویه ۱۹۷۷ اعلام کرد به یارانه آرد، برنج و روغن پایان می‌دهد؛ اما این سیاست‌های جدید منجر به کمبود و افزایش قیمت مواد غذایی تا ۵۰ درصد شد که این اقدام باعث شد که افراد طبقه پایین که با لغو یارانه بیشتر در معرض آسیب بودند، دست به شورش بزنند [۱۹] که در این شورش‌ها ۷۹ نفر جان خود را از دست دادند و ۵۵۶ نفر زخمی و بیش از ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند که در نهایت با لغو این سیاست جدید، این شورش‌ها پایان یافت.

بنابراین ورود مصر به اقتصاد جهانی براساس سیاست درهای باز، تنها به نارضایتی اقتصادی منجر شد؛ زیرا به علت توزیع نابرابر ثروت و درآمد به واسطه نامناسب‌تر شدن شرایط اقتصادی، شکاف طبقاتی بسیار زیاد شد [۴]. دستمزد و حقوق کارکنان از ۵۰٪ به ۳۰٪ رسید و در مقابل سهم سود و اجاره مسکن به ۷۰٪ افزایش یافت. همچنین بیکاری ۲۰٪ افزایش و تورم هم به ۲۵-۲۰ درصد رسید. علاوه بر اینها ۳۵٪ از ساکنین مصر دچار سوء تغذیه شده‌اند [۱۴]. به هر تقدیر می‌توان ابراز کرد از اوایل دهه ۷۰ در زمان زمامداری سادات، مصر سیاست درهای باز را تجربه کرده؛ اما علیرغم زمینه و شرایط خارجی مساعد و کمک‌های قابل توجه بین‌المللی، این سیاست تنها اثری تخریب‌کننده داشته و منجر به تضعیف دولت ملی و حیات اجتماعی مصر را بیش از گذشته در معرض بحران اقتصادی مانند بحران مسکن، فقر، سوءتغذیه، بهداشت، آموزش و پرورش و... قرار داد و در نتیجه بستر لازم را برای رشد و گسترش جریان بنیادگرایی دینی فراهم کرده است.

* ظهور بنیادگرایی دینی در مصر:

در دهه ۱۹۳۰ م مصر سیاست تمرکزگرایی و اتخاذ راهبرد جایگزینی واردات را در پیش گرفت. این راهبرد در دوره جمال عبدالناصر با مداخله گری دولت در اقتصاد بیش از گذشته ادامه پیدا کرد. در واقع مصر با پیروی از الگوی روسی به برنامه ریزی مرکزی و ایجاد و گسترش بخش دولتی با بی‌اعتمادی نسبت به بخش خصوصی و مخالفت با سرمایه‌گذاری خارجی پرداخت. بدین ترتیب در دهه ۱۹۵۲ در دوران ناصری و سوسیالیستی عربی تمامی حوزه‌ها به ویژه اقتصادی، سیاسی، نظامی و... تحت تسلط کامل دولت قرار گرفتند. به عبارتی تمامی اقشار سستی جامعه (خرده بورژوازی یا قشرهای حرفه‌ای طبقه متوسط و طبقه پایین) زیر نظر دولت قرار داشتند. در واقع ناصر به علت رفتار قهرمان‌گونه و شخصیت فرهیخته، توده‌های عرب را نسبت به خود جذب کرد و از احساس تعهد و وفاداری آنان بهره برد و از پایگاه مشروع برخوردار گردید و به تبع توانست نظم عمومی باثبات را فراهم آورد.

بنابراین عبدالناصر به علت در پیش گرفتن سیاست دولت‌گرایی مطلقه و داشتن شخصیت مشروع و قهرمان‌گونه، بر بروز هرگونه ناآرامی و مبارزه‌طلبی فائق آمد و آنان را سرکوب می‌کرد؛ اما همین دولت‌گرایی مطلقه و به تبع فساد، نفع‌طلبی و سوء مدیریت مقامات دولتی منجر شد که دولت هرچه بیشتر، منابع را تحت کنترل خود درآورد و اهمیتی برای بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری خارجی قائل نشود و خود دولت به بزرگترین کارفرما تبدیل شود [۳۰] و به دلیل اینکه در دوران ناصر همه چیز حول محور او و در یک رابطه عمودی ایجاد شده بود، مانع از شکل‌گیری ساختار اقتصادی مدرن، یکپارچه و منسجم و به چندگانگی‌های داخلی منجر شد [۲۱].

بنابراین دولت‌گرایی به خصوص در بخش اقتصاد منجر به کسری تراز پرداخت‌ها به واسطه ورود ماشین آلات و کاهش صادرات به ویژه صادرات محصولات کشاورزی، بدهی خارجی، ورشکستگی اقتصادی، ناتوانی بخش خصوصی، میزان اندک پس انداز، نرخ پایین تشکیل سرمایه، میزان اندک سطح درآمد و مصرف سرانه، وجود بیکاری، نابرابری‌های روزافزون و... گردید. بنابراین با گذشت زمان بی‌ثباتی و ناکارآمدی اقتصادی، زمینه‌ساز گسترش جریان بنیادگرایی دینی شد [۱۰]. این جریان توسط رشید رضا و سید قطب آغاز شده بود و سرانجام به وسیله حسن البنا در شکل نهاده شده آن در تشکیلات اخوان المسلمین دنبال شد تا اینکه موج اول این جریان توسط رژیم اقتدارگرا و پدرسالارانه جمال عبدالناصر سرکوب شد و به کمای موقت فرو رفت؛ اما با شکست مصر در جنگ ۱۹۶۷ جذایت رهبری فرهیخته و مشروع ناصر کاسته شد و با مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰، مانع بزرگ ظهور بنیادگرایی دینی از میان برداشته شد [۸] و موج دوم بنیادگرایی گسترش پیدا کرد؛ زیرا با قدرت یافتن انور السادات بنا بر مصلحت اندیشی موقت بار دیگر به اخوان المسلمین فرصت داده شد که حضور خود را در مصر به اثبات رسانند.

در واقع سادات با دو مشکل عمده روبرو بود. یکی نداشتن شخصیت فرهی و مشروع مانند گذشتگان (جمال عبدالناصر) و نداشتن پایگاه امنی در ساخت قدرت مصر که زیر سلطه رقبای ناصری بود. بنابراین وی برای از میان برداشتن عدم توازن و تضعیف ناصریون باقیمانده در امور مصر و همچنین تحکیم جایگاه خود در میان مردم تلاش کرد که خود را حاکمی مسلمان جلوه دهد. به همین منظور رهبران اخوان المسلمین که در دوره ناصر سرکوب و به زندان رفته بودند، آزاد کرد و تلاش کرد از توانایی آنان برای بهبود شرایط خود و چیرگی بر رقبای بهره بگیرد [۸]. سادات با آزاد کردن اخوان المسلمین علیه ناصری‌ها موفق شد از دشمنی و خصومت تاریخی آنها بهره برداری کند. بنابراین از یک سو خصومت سادات با ناصریون و از سوی دیگر

جهت‌گیری سادات به سمت سیاست تعدیل اقتصادی یا سیاست انفتاح، فرصتی مناسب را برای رشد این بنیادگرایان فراهم کرد [۲۷].

به عبارت دیگر در زمان سادات، بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی ناصر هنوز کنترل حکومت و بخش بزرگی از اقتصاد ملی را در کنترل داشت و بورژوازی تجاری دوره انفتاح سادات، اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را کنترل می‌کرد. اگرچه سیاست اعلام شده رژیم آزادسازی اقتصادی بود؛ اما این امر اغلب در تقابل با منافع بخش‌های مهمی از هیأت حاکمه بوروکراتیک قرار می‌گرفت و عناصری از ابهام، سردرگمی و تناقض را در درون سیاست‌های اعلام شده رژیم ظاهر می‌کرد و دولت ملی مصر را بیش از گذشته تضعیف می‌کرد. بدین منظور سادات برای رفع این ابهامات و برکناری باقیمانده ناصریون، از حضور و نفوذ بنیادگرایان (اخوان المسلمین) استفاده کرد که اتفاقاً به صورت موقت حضور اخوان المسلمین به وی کمک کرد. در واقع اخوان از سادات در جنگ ۱۹۷۳ علیه اسرائیل که با هدف بازگرداندن صحرای سینا و منطقه طابا-که در جنگ ۱۹۶۷ به اشغال اسرائیل درآمده بود- ولی با هدف واقعی مذاکره با رژیم صهیونیستی انجام شد و سادات این هدف را مخفی نگه داشته بود، حمایت کردند که حمایت اخوان کمک زیادی به وی کرد اما سادات خیلی زود هدف خود را از جنگ ۱۹۷۳ آشکار کرد؛ زیرا وی در سال ۱۹۷۵ با سفر به تل‌آویو به آرمان و اهداف اخوان مبنی بر آزاد سازی قدس و فلسطین خیانت کرد و از این زمان به بعد اخوان بر علیه سادات شدند و به شدت با سادات مخالفت کردند که در نهایت به ترور سادات منجر شد.

با این توصیف با اینکه در دوره ریاست جمال عبدالناصر بنیادگرایی دینی سرکوب شد؛ اما به دو دلیل در دوره انور سادات بنیادگرایان مجدد نفوذ و قدرت یافتند. از یک سوی انور سادات از حضور بنیادگرایان در جهت تحکیم قدرت خویش استفاده کرد، زیرا خصومت بنیادگرایان با باقیمانده ناصری‌ها می‌توانست سایر رقبای ناصری انور سادات را کنار بزند. از سوی دیگر سیاست‌های اقتصادی انور سادات نیز تحت عنوان سیاست انفتاح کارآمدی نداشت و وضعیت مصر را بیش از گذشته با بحران اقتصادی روبرو و زمینه گسترش بنیادگرایی را فراهم کرد؛ زیرا سیاست انفتاح بخش اقتصادی را با تغییر و تحولات اساسی منفی روبرو کرد و شرایط زندگی مردم را به شدت دشوار کرد تا حدی که تامین حداقل امکانات معیشتی را با مشکل مواجه کرد. پس سیاست انفتاح منجر به توزیع ناعادلانه ثروت شد و شکاف بین فقیر و غنی را وسیع‌تر کرد و در همان حال فساد، نفع طلبی و مصرف‌گرایی را بیش از حد میان حکمرانان رواج داد. همچنین به علت عملکردهای اقتصاد جهانی (تحمیل خصوصی سازی، سرمایه گذاری خارجی و...) موقعیت اقشار سنتی جامعه، خرده

بورژوازی‌ها، قشرهای حرفه‌ای طبقه متوسط را بی ثبات و فرصت تحرک و فعالیت آنان را کم کرد و منجر به سرخوردگی و نارضایتی آنان از دولت گردید [۸]. بنابراین نارضایتی طبقه آسیب از دولت مصر پیامدهای منفی در برداشت؛ زیرا به تشدید روزافزون این بنیادگرایان کمک فراوان نمود؛ زیرا بنیادگرایان بر این باور بودند که شرایط اقتصادی در مصر در دوران انور السادات بیش از گذشته ناکارآمد بوده و به تشدید توزیع ناعادلانه ثروت، شکاف طبقاتی، بیکاری، بی‌اخلاقی، دوری از کرامت انسانی، ... کمک فراوان نموده است [۲۱]؛ در صورتی که زندگی انسان دارای وحدت مادی و معنوی است. بر این اساس عدالت اجتماعی و اقتصادی به وسیله رفتار اخلاقی تامین می‌شود. بنابراین تمامی اموال متعلق به جامعه و در نهایت متعلق به خدا است. درست است که مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته شده؛ اما مطابق رفاه عمومی جامعه محدود می‌گردد. پس انباشت ثروت از طریق ربا، احتکار و... حرام است و تنها منجر به شکاف طبقاتی می‌شود [۸]. پس اقتصاد باید علاوه بر جنبه مادی بر جنبه معنوی یعنی؛ اخلاق و حفظ کرامت انسانی تاکید ورزد؛ زیرا انسان جانشین و امانتدار خدا بر زمین در تمامی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... است. پس انسان باید به نحوی عمل نماید که اهدافی چون عدالت، تامین رفاه عمومی، زندگی شرافتمندانه و متعادل برای فرد- جامعه، رفع فقر و بیکاری را برآورده سازد؛ در صورتی که عملکرد سیاست‌های اقتصادی دولت مصر (انور السادات) منجر به کثرت گرایی نامتبعین، فردگرایی، بی‌عدالتی، شکاف طبقاتی و... شده است.

نتیجه گیری

مشاهده کردیم که اقتصاد جهانی نسبتی با ظهور و تداوم بنیادگرایی دینی دارد؛ زیرا بنیادگرایی پدیده‌ای برخاسته از عملکردهای اقتصاد جهانی در برخی از کشورهای ضعیف در امر توسعه اقتصادی است. پس بنیادگرایی دینی روایتی مبتنی بر شبکه تعاملات اقتصادی جهانی و تغییر ساختار دولت ملی است. به همین منظور این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که اقتصاد جهانی چه تاثیری در بستر سازی بنیادگرایی دینی در مصر بین سال‌های (۱۹۷۴-۱۹۸۵) داشته است؟ برای پاسخ به این پرسش از روش توصیفی- تحلیلی و از منابع کتابخانه‌ای استفاده گردید و یافته‌ها نشان داد که ضرورت ادغام و همگرایی اقتصادی، گریز از اقتصاد جهانی، امری ناممکن است. پس دولت‌ها به خصوص دولت‌های ضعیف در امر توسعه اقتصادی مانند مصر، برای پیشبرد منافع خود، ناچارند در این همگرایی جهانی ادغام شوند و حکومت‌های نوین فراملی را رقم زنند؛ اما پیوستن به این همگرایی تبعاتی چون، تضعیف دولت ملی را در پی دارد؛ زیرا دولت‌های ملی که تا قبل از تشدید

4. Barzegar, Ibrahim. Conceptual Framework for Understanding Political Developments in Egypt. Law and Politics Research Quarterly, Vol. 9, No. 22, 247-204, 2006. [In Persian]
5. Pourahmadi, Hossein. Development and Necessity of Economic and Political Reforms. Defense Strategy Quarterly, No. 2, 62-63, 2003. [In Persian]
6. Paliola, Abdul. Privatization in Developing Countries. Translated by Mahbobeh Bayat, Political Economy Quarterly, Year 2, No. 5, 2013. [In Persian]
7. Delirpur, Parviz. Modernization and Political transformation. Tehran: Payam Publishing House, 5, 2010. [In Persian]
8. Dakmjian, Hayer. Contemporary Islamic Movements in the Arab World: Examining the Phenomenon of Islamic Fundamentalism. Translated by Hamid Ahmadi, Tehran: Keyhan, 78-131, 1998. [In Persian]
9. Saei, Ahmed and others. Investigating the Role of Modernism in the Formation of Islamic Radicalism: a Case study of Egypt. Political Studies Quarterly, Vol. 3, No.11, 31-50, 2018. [In Persian]
10. Sharabi, Hesham. The New Patriarchy, Translated by Seyyed Ahmad Mothaghi. Tehran: Kavir, 34-35, 2001. [In Persian]
11. Shakri, Gholamreza. Sociological Analysis of the Phenomenon of Islamic Fundamentalism in Egypt in the last Two Decades. Master's Thesis, Supervisor Mohammad Thaghafi, Islamic Azad University (Tehran, Center), 2008. [In Persian]
12. Safavi, Khosro, Bahman Aghaei. Muslim Brotherhood. Tehran: Rasam Publications, 143, 1986. [In Persian]
13. Obeiri, Gholamhossein. Freedom, Planning, Democracy and Development. Tehran: Aydin Publishing House, 234, 2015. [In Persian]
14. Fouzi, Mansour. Egypt Pays the Price of Listening to its Words. Quoted by Diplomatic LeMond, No. 13, 64, 1992. [In Persian]
15. Castells, Manuel. Information Age, The Emergence of Network Society. Translated by Ahad Aliqlan and Afshin Khakbaz, Tehran: New Design, 245, 2001. [In Persian]
16. Castells, Manuel. Information Age, the Power of Identity. Translated by Hossein

فرایند اقتصاد جهانی به واسطه ضعف و ناکارآمدی دولت، درگیر جنگ، منازعات داخلی، ناامنی، بی ثباتی اقتصادی بوده‌اند، نخواهند توانست از فرصت‌های که شرایط جدید برای آن رقم خواهد زد استفاده نمایند و به جای آن روز به روز ضعیف‌تر می‌شوند و در معرض بیشتر آثار منفی اقتصاد جهانی قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی، توانایی کنترل دولت ملی بر تمام ابعاد به ویژه حوزه اقتصاد ملی از بین می‌رود و مشکلات اقتصادی بیش از گذشته تشدید می‌شود. بنابراین زمانی که دولت ملی کارآمدی ندارد، نیروهای اجتماعی و سیاسی تعریف می‌شوند و حتی ممکن است دولت را قبضه کنند و گسترش جریان بنیادگرایی دینی را هموار سازند. در واقع، چنین شرایط مشابهی در مصر در بین سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۸۵ حکم فرما بوده است. دولت ملی ناکارآمد، اقتصادی بی‌ثبات و جدایی دولت از جامعه برقرار بوده است. در چنین شرایطی دولت ملی مصر برای بهبود وضعیت خویش تحت عنوان سیاست انفتاح وارد اقتصاد جهانی می‌شود، اما نسبت به گذشته ضعیف‌تر می‌شود؛ زیرا شاخص‌های اقتصاد جهانی از یک سو منجر به تحلیل رفتن مشروعیت و اقتدار دولت می‌گردد و از سوی دیگر منجر به سرخوردگی و نارضایتی مردم از وضعیت اقتصادی کشورشان می‌شود که به تبع، چنین شرایطی بستر مناسب را برای حضور و گسترش بنیادگرایی دینی تشدید می‌کند.

تشکر و قدردانی: موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

تائیدیه‌های اخلاقی، تعارض منافع: موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

سهم نویسندگان و منابع مالی/حمایت‌ها: موردی توسط نویسندگان گزارش نشده است.

References

1. Smith, Steve; John, Bliss. The Globalization of Politics: International Relations in the Modern Era. Translated by Abolghasem Rah Chamani, Tehran: Contemporary Tool, 46, 2004. [In Persian]
2. Ayubi, Nazieh. Bureaucracy and Development of Egypt Today. Translated by Hossein Sinaii, Culture and Development Magazine, No.2, 17, 1992. [In Persian]
3. Oxford, Bari. World System-Economy, Politics, Culture. Translated by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Bureau of Political and International Studies, 141, 2004. [In Persian]

- Emergence of Fundamentalism in Egypt. *Politics Quarterly*, Vol. 41, No. 1, 301-320, 2018. [In Persian]
24. Mahmoudian, Muhammad. *Al-Qaeda Intellectual Foundations*. Tehran: Imam Sadegh University, 135-137, 2013. [In Persian]
 25. Masoudnia, Hossein; Hosseinpour, Sara. Muslim Brotherhood in Egypt: From Fundamentalism to Democratic Participation. *Political and International Approaches*, No. 19, 148-153, 2008. [In Persian]
 26. Nash, Keith. *Contemporary Political Sociology: The Globalization of Politics, Power*, Translated by Mohammad Taghi Delfrooz. Tehran: Kavir Publications, 10-12, 2015. [In Persian]
 27. Haykel, Mohammad Hossein. *Autumn of rage*. Translated by Kazem Mousai, Tehran, Information Publishing House, 291, 1991. [In Persian]
 28. Baker, D.G. Epstein, and R. Pollin. Introduction in D. Bakers, G. Epstein and R. Pollin (eds) *Globalization And progressive Economic Policy*. Cambridge: Cambridge University Press, 21, 1998.
 29. Purker, N. *Revolutions and Polity Press*. Cambridge, 58, 1999.
 30. Richards, Alan & Waterbury, John. *A Political Economy of the Middle East*. Oxford: Westview Press, Inc, 28-39, 1990.
 - Chavoshian, Tehran: New Plan, 362-363, 2001. [In Persian]
 17. Kazeroni, Seyyed Alireza. The Role of Direct Investment in the Globalization of the Economy. *Political-Economic Information*, No. 195-196, 97, 2012. [In Persian]
 18. Kaviani, Murad and others. Explaining the Territorial Expansion of Fundamentalist Organizations in Fragile States (Case Study: ISIS in Egypt). *Iran Geopolitics Quarterly*, Vol. 14, No. 49, 26-57, 2017. [In Persian]
 19. Koshki, Mohammad Sadegh, Abbasi, Fahimeh. Economic Liberalization and Formation of the Ruling Elites in Egypt; Analysis of the Collapse of the Egyptian Political System in 2011. *Political Dance*, Vol. 16, No. 1, 247-274, 2019. [In Persian]
 20. Golmohammadi, Ahmed. *Globalization of Culture and Identity*. Tehran: Ney Publishing, 187, 2001. [In Persian]
 21. Mothaghi, Ahmad. *Political Economy of Development and Underdevelopment*. Tehran: Tehran University Press, 185-190, 2007.
 22. Muthaghi, Ahmed. Nationalism, Competitive Government and Development in the Era of Globalization. *Policy Quarterly*, No. 2, 2012. [In Persian]
 23. Muthaghi, Ahmed. The Impact of Social Crisis and Globalization on the